

کاش که این را از کتب اهل سنت می دیدید، الان در ذهنم نیست،

یکی از حضار: آن وقت دقیقا چه چیزی را ببینیم؟

آیت الله مددی: همین متن که آمده و آنها نقل کردند، اولاً چه کسی نقل کرده؟

یکی از حضار: هر چیزی ایشان نقل کرده.

آیت الله مددی: نه ما که تعبدی نداریم، نگاه می کنیم، یکی یکی بررسی می کنیم. فکر می کنم شاید در مسند احمد دیده باشم. احتمال

می دهم در مسند احمد. روایتش مختلف اند. من احتمال می دهم در مسند احمد ابن جریج را داشته باشد، می گویم چون من وقتی این

ها را نگاه می کنم همین جور نگاه می کنم.

یکی از حضار: مصب کلام حضرتعالی روی مضمون خاصی است؟

آیت الله مددی: نه، همین عبارت.

مخصوصا این سند ابن جریج از عمرو

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه در امر دهم مبحث عاشر که آخرین مبحث تعارض ایشان است متعرض ترتیب یعنی اساسا

متعرض ترتیب مرجحات منصوصه شدند و مرجحات منصوصه را یا سندی گرفتند یا جهتی گرفتند یا مضمونی و دلالتی. آن وقت یک

مقداری تا این جا بحث کردند راجع به ترتیبشان، یک ترتیبی را هم ارائه فرمودند که عرض کردیم و مناقشاتش هم گذشت، بعد از آن

متعرض شدند جزء مرجحات منصوصه، چون مرحوم نائینی تعدی از مرجحات منصوصه را اجازه ندادند، گفتند نمی شود. متعرض موافق

عامه و مخالف عامه شدند و اشاره ای به کلمات مرحوم شیخ در رسائل داشتند که در تنبیه سوم بحث گذشته متعرض شدیم. البته عرض

کردم در بحث گذشته تتمیم مطلب ایشان راجع به مخالفت عامه در امر چهارم آمده، در تنبیه چهارم آنجا متعرض شدند.

در تنبیه چهارم هم ایشان متعرض موافقت کتاب و مخالفت کتاب شدند. عرض کردم این بحث روایات مخالف و موافق کتاب را باید

چکار بکنیم مجموعش احتیاج به بحث دارد، انصافا روایاتش زیاد است و اصلا خود کافی هم بایی دارد، باب الاخذ بشواهد الکتاب و

السنة و عرض کردیم این تاریخیش این جوری است که این راهی شده بود که عده ای طائفه ای از روایات را طرح می کردند به خاطر

این که شواهد کتاب و سنت ندارد. در مقابل عده ای قبول می کردند مثل به عکس آن که حدیث را اگر تخصیص کتاب بود، توضیح

کتاب بود، تنقید کتاب بود قبول می کردند یا حتی اگر تاویل آیه بود مقدم می داشتند.

حالا این را چون من باید متعرض روایاتش بشویم، ما در بحث حجیت خبر، البته فکر می کنم زیاد باشد، متعرض شدیم روایاتی را که

در باب حجیت خبر موافق با کتاب و مخالف با کتاب مطرح شده آن جا متعرض شدیم. ما عرض کردیم هم در دوره اول و هم در دوره

دوم از جامع الاحادیث تمام روایاتی را که در باب حجیت خبر بود همه را خواندیم، دانه دانه از اول تا آخر که آیا دلالت همین مطلبی

که آقایان می گویند احادیث در حجیت خبر داریم و عرض کردیم انصافا حدیث روشن و واضحی در این جهت نداریم، در باب حجیت

تعبدی خبر و آنچه که در مجموعه روایات آمده شواهد است، دیگه توضیحات این ها گذشت.

چون در بحث تعارض هم دو مرتبه باز این بحث مطرح شده یعنی دو بار در روایات ما و در کتب اصول ما به مناسبت این بحث مطرح

شده، یکی در اصل حجیت خبر و یکی هم در بحث تعارض، تعارض روایات.

بحث حجیت خبر را خواندیم، کلا روایاتش را خواندیم الحمدلله، حتی با تقدم و یاتی خواندیم اما در بحث تعارض هنوز نخواندیم، ان شا

الله بعد از این بحث بناست بخوانیم. خود روایات را نخواندیم.

لذا این که باید چکار کرد عرض کردم اجمالا این طور شده که یک عده ای قائلند برگشت اینها به یک مطلب است و هر دو طائفه از روایات ناظر به حجیت است مثل صاحب کفایه، یک عده هم ناظرند که اصلا ما دو باب داریم، یکی باب اصل حجیت و یک باب مرجحیت، باب مرجحیت غیر از اصل حجیت است، موافقت عامه و مخالف کتاب دو عنوان دارد.

مرحوم نائینی می فرمایند که در امر چهارم اخباری که درباره موافق کتاب است یک، اخباری که وارد در عرض احادیث بر قرآن، ما خالف زخرف باطل، الی آخره، این یک طائفه از اخبار.

عرض کردیم این طائفه از اخبار را در کتاب جامع الاحادیث، همین جامع الاحادیثی که ما الان داریم در مقدمه مرحوم آقای بروجردی آنجا آوردند، مرحوم آقای بروجردی یک بابی را قرار دادند در باب حجیت اخبار ثقات، در آن جا ایشان روایت را آوردند و مرحوم صاحب وسائل هم عرض کردیم در این چاپی که چون من حاشیه بر آن دارم، جلد هجدهم در باب کتاب قضا، اولین باب کتاب قضا، نمی دانم باب ۹ است، ۱۰ است، ۱۱ است، یک باب در باب حجیت خبر است و یک باب در باب حل تعارض است، آقای بروجردی هم هر دو را در مقدمه آوردند، جلد یک جامع الاحادیث. یک باب در حجیت خبر و یک باب در باب تعارض. در هر دو باب اخبار موافق کتاب و مخالف کتاب هست، دقت فرمودید؟

در هر دو باب هست لذا این بحث مطرح شده که اصولا معنای این روایت چیست؟ اصلا این روایت ناظر به چیست؟ این روایات چه مطلبی را بیان می کنند، آیا اصلا ناظرند به اصل حجیت؟ ناظرند به مرجحیت؟ و اصولا مراد از موافق کتاب و مخالف کتاب یعنی چه؟ اصلا معنای این عبارت یعنی چه؟ عرضه به قرآن و سنت یعنی چی؟ و طبعا ما یک بحث دیگه هم مطرح کردیم و اضافه کردیم اصولا این بحث موافق کتاب و مخالف سنت را آیا فقط در روایات ما آمده یا در روایات نبوی هم هست؟ عرض کردم آنی که من تا حالا دیدم در روایات نبوی چهار تا سند است و تصادفا این فاضل معاصر، ابن البانی در کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه هر چهار تا را پشت سر هم آورده، یادم رفت جلد چند است، هر چهار تا را آورده و هر چهار تا را هم گفته ضعیف است لکن ما داریم. حالا من اشاره عابره کردم لذا ما این بحث را اضافه بر آنچه که اصحاب دارند یک بحثی هم کردیم راجع به اصولا طرح این مطلب در روایات خود رسول

الله، آیا رسول الله همچین مطلبی فرمودند که اخذ موافق کتاب یا مخالف کتاب، البته آنچه که از رسول الله صلوات الله و سلامه علیه نقل شده علی تقدیر قبولش، آن چه که نقل شده در اصل حجیت است یعنی تعارض نشده، من عرض کردم آن جایی که ما داریم از رسول الله نگفتند یا رسول الله شما پارسال این جور فرمودید و امسال این جور می گوئید، این را من فعلا ندیدم در روایات سنی ها و نه شیعه ها. و این را توضیحاتش سابقا گذشت، در اصل حجیت، بلکه بعضی از روایات ما اشاره دارد این که پیغمبر فرمود من کذب علی متعمدا، این از زبان پیغمبر دروغ گفته است لکن عرض کردیم این روایت اسانید خیلی زیاد دارد من کذب علیه و قطعا مشهورترین متنش با متعمدا است، من کذب علی متعمدا، در بعضی از نسخش هست من کذب علی فلیبتوا، متعمدا توش ندارد و عرض کردیم یک مقداری این فاضل معاصر آقای محمود ابوریه که از علمای ازهر بود و بعد هم علیه تصورات رائج اهل سنت کتاب نوشت و مورد غضب آنها واقع شد در این کتاب اضواء علی السنه المحمديه تقریبا فکر می کنم، حالا من استظهار می کنم، میلش به این است که متعمدا نباشد و دروغ بر رسول الله مطلقا جائز نباشد و می گوید عده ای از صحابه نقل نکردند حدیث را روی این جهت اصلا، ترسیدند، متعمدا که دروغ نمی گفتند، می ترسیدند دروغ از توش در بیاید من جمله زبیر، ایشان نقل می کند که عبدالله بهش گفت پدر، این همه صحابه نقل می کنند، زبیر که پسر عمه پیغمبر هم بود، حالا غیر از این که جزء مومنین اولیه هم هست پسر عمه پیغمبر بود، ایشان گفت که رسول الله گفت من کذب علی، آن جا متعمدا ندارد، در آن عبارت زبیر این طور که ایشان نقل می کند، چون این مطالب را عرض کردیم مطالبی است که از اهل سنت نقل شده، مشهور شاید بالای نود درصد یا ۹۵ درصد، من کذب علی متعمدا است.

یکی از حضار: خود ما هم کفی بالمرء کذبا داریم.

آیت الله مددی: أن یحدّث بکل ما سمع، این درست است.

اما عبدالله ابن زبیر که از خود پیغمبر شنیده، می گوید ترسیدم در خلال کلماتم یک چیزی را گفته باشم که پیغمبر نفرموده باشند لذا من نقل نمی کنم، این طور نقل کردند.

البته من عرض کردم خوب دقت بکنید، من چون خیلی مقیدم، حالا صحت و سقم این مطالب اما آنی را که الان ما بالوجدان مقابل چشم ما هست بالای شاید ۹۵ درصد متعمدا دارد و آنی که ندارد فوق العاده کم است لکن اهل سنت در مورد این حدیث نقل کردند که یک کسی رفت دروغی در یک جایی، چون می خواست ازدواج بکند و بهش زن نداده بودند، دروغی گفت من نماینده رسول الله هستم، من از طرف رسول الله آمدم، آن ازدواج کرد و اینها، بعد شبی در خیمه بود و خیمه اش آتش گرفت، آن وقت پیغمبر فرمودند من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار، آنها این را نقل کردند که یک قصه خارجی بوده، آنی که من در کتب اهل سنت دیدم این بوده اما بعضی از روایات ما دارد که کثرت الکذابة علی عهد رسول الله، به پیغمبر خیلی دروغ گفتند لذا پیغمبر فرمود من کذب علی اما من این را فعلا با این متن در میان کتب اهل سنت پیدا نکردم اما لم اقله و ما خالف الكتاب، این را دارند. عرض کردم تا آن جایی که من دیدم البانی چهار سند را نقل می کند، اگر بیشتر باشد من فعلا ندیدم. ایشان با چهار سند نقل می کند موافق کتاب و سنت و خود من هم تمایلم به این است که شواهد این مطلب را تایید نمی کند که پیغمبر فرموده باشند، فکر نمی کنم و اگر هم گفته شاید جور دیگه ای و نکته دیگری بوده.

یکی از حضار: من کذب را؟

آیت الله مددی: نه، ما وافق کتاب الله، درست است، حالا من نگفتم، این دومی، این در بعضی از روایات ما که سندش هم معتبر است، یک روایت ما سندش معتبر است. ظاهرش این است که پیغمبر این کلام را گفتند موافق کتاب و مخالف کتاب، ظاهرش این است لکن عرض کردم مجموعه شواهد ما، اصولا موافق کتاب و موافق سنت این مناسب است که از مثل امام صادق صادر شده باشد، از خود رسول الله خیلی بعید می دانیم

یکی از حضار: مثلاً یک جایی فرمودید در این جا کنایه از محکمت دین است.

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است، چون فعلا هدف ما این بود که دوره کلام نائینی را تمام بکنیم، بعد به بقیه روایات برگردیم، هنوز به روایت برنگشتیم، روایات را به نحو اشاره و سریع خواندیم، مانده ان شا الله تحلیل روایات، سند، متنا، ظهورا و دلالة و جهات

مختلفش که ان شا الله برای بعد گذاشتم.

پس این یک طائفه، یک طائفه هم الاخبار الواردة فی خصوص الروایات المتعارضة من الامر بالعمل بما یوافق الكتاب إلی آخره و لا اشکال فی أن من شرائط حجية الخبر أن یكون مخالفا للكتاب، البته این که ایشان می گوید لا اشکال من شرائط حجية الخبر بنای آن آقایانی که به خبر عمل می کردند یعنی اشکالشان سر مخالف بود، مثلا اگر ظاهر آیه این است که با طلاق مهر تنصیف می شود آن وقت روایت این بود که با وفات هم مهر تنصیف می شود، قبول می کردند، مشکل نداشتند با این که خب خلاف ظاهر کتاب است، ظاهر کتاب این است که تنصیف مهر با طلاق است نه با وفات. اگر شوهر طلاق داد مهر تنصیف می شود اما اگر شوهر مرد یا زن مرد قبل از زفاف، بعد از عقد، خب ظاهر امر این است که باید مهر را کامل بدهد، دلیل بر تنصیف نیامده، دلیل بر تنصیف در خصوص طلاق آمده، در باب وفات دلیل بر تنصیف نیامده است و لذا این که این شرائط حجیت خبر لا یكون مخالفا للكتاب و السنة این احتیاج به بررسی خاص خودش دارد.

و لذا قد یستشکل فی التوفیق بین الطائفتین، یستشکل، فإن الترجیح بموافقة الكتاب إنما یكون بعد فرض کون الخبر المخالف له، مخالف کتاب، و المفروض أن من شرائط الحجية عدم المخالفة فكيف تكون الموافقة من المرجحات و قد اضطربت کلمات الاعلام فی التوفیق بین الطائفتین

راست است که عرض کردیم امثال صاحب کفایه اصلا گفته این ها یک طائفه هستند، دو فرضند نه این که دو تا موضوع هستند، یک فرض این است که یک خبری را از امام شنیده، می گوید این موافق کتاب است یا نه، این فرض تعارض توش نیست، یک فرض هم جایی است که دو تا خبر متعارضند، آن جا هم گفته موافق کتاب حجت است ولی آن یکی دیگه حجت نیست پس هدف یکی است، اصل حجیت. حالا دو تا فرض شده در سوال راوی. این همان اصطلاح معروف که قید در سوال راوی مفهوم ندارد، در کلام امام مفهوم دارد. این ها بیشتر در حقیقت در سوال راوی است. اگر قیدی هم هست فرض است، در فرض است، قیدی که در فرض باشد مفهوم ندارد، آن قیدی که در کلام امام است مفهوم دارد.

پس بنابراین این به قول ایشان توفیق، این یک توفیق به قول خود نائینی که بود. در حقیقت نکته این است.

یک توفیق هم در این جا، الان من صفحه ۷۹۰ را می خوانم، در صفحه ۷۹۱ مرحوم آقای کاظمی صاحب تقریرات خود مقرر ایشان یک هفت هشت سطر نوشته، منه، به عنوان توفیق، یک توفیق هم ایشان دارد چون دیگه بنا نداریم همه کلمات خوانده بشود آقایان دیگه مراجعه بکنند. بعد هم من دیروز عرض کردم این مطلب را، هذا الاشکال بعینه یرد علی اخبار الترجیح بموافقة العامة، چون در روایات عامه هم همین طور است مثلاً در همین روایت عبید ابن زراره، ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیة، این ما یشبه قول الناس فرض نکرده معارض، بدون معارض. ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیة و در عده ای از روایات به قول خودشان مثل عمر ابن حنظله مخالفت عامه جزء مرجحات است.

فإن من شرائط الحجية أن لا يكون وارداً مورد التقیة إلى آخره و لعله لذلك ذهب بعضهم إلى كون مخالفة العامة اول المرجحات و بعض آخر جعل موافقة الكتاب اول المرجحات که عرض کردیم کافی کلینی الان همین طور است و عرض کردیم مرحوم صاحب حدائق هم همین طور است و إلى آخره، دیگه یکی یکی بخواهیم اقوال را، چون مراجعه هم نکردم، ما شا الله اقوال فراوان است. یا اولین خبر گرفتند. بعد ایشان مرحوم نائینی این طور می فرماید:

و التحقيق: أنه فرق بين ما يكون من شرائط حجية الخبر و بين ما يكون من مرجحاته.

این توفیقی است که مرحوم نائینی جمع می کند، یک جمعی بین طائفتین از روایات.

أما في باب مخالفة العامة و موافقتهم: فقد أشرنا إليه سابقاً، و حاصله: أن الذي يكون من الشرائط لحجية الخبر هو أن لا يكون في الخبر قرائن التقيّة

حالا این را دو جور می شود خواند، آن يكون في الخبر قرائن التقيّة، آن لا يكون، به نظرم شاید می آید که لا زیادی باشد، شرائط حجیت

این است که آن يكون في الخبر قرائن التقيّة بحيث يستفاد من نفس الخبر أنه صدر تقيّة،

ظاهراً باید این طور باشد.

و الَّذِي يَكُونُ مَرَجًّا مَجْرَدَ الْمَخَالَفَةِ وَالْمُوَافَقَةِ لِلْعَامَّةِ مِنْ دُونِ أَنْ يَكُونَ فِي الْخَبَرِ الْمَوَافِقُ قَرَائِنَ التَّقْيَةِ.

به نظرم باید این جور باشد، من هر چه خواندم این به ذهنم رسید. این را ببینید آن لا یكون فی الخبر، این آن لا یكون چاپ شده، حتما چاپ های شما هم همین طور است. آن لا یكون، من خودم در حاشیه نوشتم ظاهرا لا زائده باشد، در نسخه خودم نوشتم. به ذهن من هم این دوره اول است ظاهرا. حالا نمی دانم کی نوشتم، حالا خودم هم یادم نمی آید حافظه ام خوب است، نمی دانم کی برداشتم و این را نوشتم. به ذهن من می آید که همین درست باشد، چون می گوید آن یكون فی الخبر، بحیث یستفاد من نفس الخبر أنه صدر تقیة، عاداتا باید این جور باشد.

یکی از حضار: جسارتا با ادامه مطلبش همین لا درست نیست؟ آخرش در آخر می گوید من دون آن یكون فی الخبر الموافق

آیت الله مددی: نه، خبر موافق نمی خواهد قرائن، در مرجح نمی خواهد قرائن تقیه،

یکی از حضار: من دون آن یكون پس بالا هم باید می گفت لا یكون

آیت الله مددی: نه یكون دیگه، آنی که در شرائط حجیت است قرائن تقیه باشد، آنی که مرجح است قرائن نمی خواهد، این طور است دیگه، ظاهرش این طور است. می گویم چون ذیل مال مرجح است ولی صدر مال حجت است، می خواهد بگوید در حجیت قرائن تقیه می خواهد ولی در مرجح نمی خواهد، ظاهرش این طور است، من دون آن یكون فی الخبر قرائن التقیة، این در مرجح. در حجیت آن یكون قرائن التقیة، آن یكون، بحیث یستفاد أنه صدر تقیة، أنه صدر تقیة یعنی آن یكون.

یکی از حضار: این بحیث تشبیه برای منفی

آیت الله مددی: آهان، مگر برای منفی باشد، گفت کورکورانه مرو در کربلا تا نیفتی چون حسین اندر بلا. این هم برای آن جهت.

مگر این جوری معنا نکنیم، عرض کردم، اما فکر می کنم، آن وقت نتیجه روشن شد؟ ایشان می خواهد بگوید اگر قرائن تقیه هست این مال اصل حجیت است، قرائن تقیه نیست مال مرجحیت است، خلاصه حرف ایشان همین است، مراد ایشان واضح است اما فکر می کنم یک لای زیادی باشد.

هو أن يكون في الخبر قرائن التقيّة بحيث يستفاد من نفس الخبر أنه صدر تقيّة

اگر لا باشد یعنی نفی، مراد نفی اش است.

علی ای حال من فکر می کنم مراد ایشان واضح است.

پس نکته اساسی این است که اگر واضح بود که خبر صدر تقيّة این مال اصل حجیت است، اگر واضح نبود که خبر صدر تقيّة، این مال مرجحیت است، ظاهرش این طور است. اجمالا حرف بدی هم نیست، نمی خواهم بگویم حرف بدی است. اجمالا حرف بدی نیست پس ایشان معیار را این گذاشتند، شواهد تقيّه بود اصل حجیت ولی اگر شواهد تقيّه نبود مرجحیت است. این خلاصه نظر مبارک ایشان.

و اما فی باب موافقة الكتاب و مخالفة الكتاب، روشن شد عبارت ایشان. یکی به نظرم لا کار را خراب کرده، یعنی اگر لا ثابت باشد باید آن بحیث را یک جور دیگه برای منفی بگیریم نه برای نفی بگیریم. به قول آقایان برای منفی بگیریم. حالا به هر حال مثل همان شعری که خواندیم.

هو أن لا يكون في الخبر قرائن التقيّة بحيث يستفاد من نفس الخبر أنه صدر تقيّة. این مثل همان کلام است، ما سمعت منی، ما یشبه قول الناس، این تصادفا در کتاب های اهل سنت هم دارد. در میزان الاعتدال ذهبی در شرح حال زرارہ دارد که مثلا زرارہ ابن اعین کذا و بعد می گوید که، از قول یکی از اهل سنت می گوید که و زرارہ را در کوفه دیدم، گفتم می خواهم به مدینه بروم، سفارشی چیزی؟ گفت به امام صادق بگو که من جزء اهل بهشتم یا نه؟ گفت من چه گفتم یعنی چه؟ سنی بود دیگه، گفت تو کارت نباشد، بگو. روایت از او است. می گوید رفتم به امام صادق عرض کردم که زرارہ این جور گفت، گفت حضرت ناراحت شد این چه سوالی است، این چه مطلبی است، ناراحت شدند. آمدم به زرارہ گفتم که امام ناراحت شدند از این سوال شما. متنش را در میزان الاعتدال بخوانید، فقال اعطاك من جراب النورة، نوره یعنی آهک، گفت از خورجین نوره به تو داد یعنی التقيّة. خیلی تعبیر قشنگی است، حالا در خود کتاب میزان الاعتدال آمده، اعطاك من جراب النورة، این جراب النورة یعنی زرارہ فهمید که امام تقيّه کرده. ما سمعت منی یشبه قول الناس این مثال بارزش این است. در خود کتب اهل سنت آمده است. خیلی قشنگ است واقعا این تعبیر زیبایی است، اعطاك من جراب النورة.

یکی از حضار: کان لک من جراب النورۃ

آیت الله مددی: آهان، من خیال می کردم اعطاک نوشته، کان لک است.

متنش را بخوانید!

یکی از حضار: ذهبی هم در تاریخ الاسلام بخوان.

آیت الله مددی: شاید ذهبی گفته اعطاک من جراب النورۃ، من به نظرم اعطاک دارد. بخوانید!

یکی از حضار: در قاموس الرجال در ترجمه یک نفر دیگه دارد که اعطانا من جراب النورۃ

آیت الله مددی: در ذهنم الان اعطاک است. شما ندیدید؟

یکی از حضار: جراب النورۃ را هم بیاورید درست است.

آیت الله مددی: کلمه تقیه، یعنی التقیۃ

یکی از حضار: عمل معک بالتقیۃ

آیت الله مددی: اما یعنی التقیۃ به نظرم دارد.

یکی از حضار: کان لک یا عبدالله من جراب النورۃ و قلت ما جراب النورۃ، قال عمل معک بالتقیۃ.

آیت الله مددی: آهان، من خیال کردم یعنی. در میزان الاعتدال ندارد یعنی التقیۃ. اما واقعا خیلی تعبیر زیبایی است تعبیر زراره، تا می

بیند این طور می گوید امام صادق تقیه کرده، نخواستہ مطلب واقعی را بگوید یعنی عمل معک بالتقیۃ

بعد مرحوم نائینی می فرماید.

یکی از حضار: الان از فحوای این کلام چه استفاده ای می خواستید بفرمایید.

آیت الله مددی: قرائن تقیه در کلام است، همین که نائینی می گوید. یعنی زراره زود فهمید که امام با ایشان تقیه کرده، این معارض نمی

خواهد. نائینی می خواهد بگوید اگر قرائن تقیه بود این مال اصل حجیت است، اگر قرائن تقیه نبود مال مرجحات است، این خلاصه نظر

مرحوم نائینی در جمع بین این دو طائفه از روایات است لذا به نظر مبارک ایشان جمع بین دو طائفه، عرض کردم، الان هم عرض کردم، خود مرحوم صاحب وسائل یا مرحوم آقای بروجرودی روایات موافق کتاب و مخالف کتاب، عامه، خاصه، این ها را در دو باب آوردند، هم در باب اصل حجیت خبر و هم در باب تعارض. وقتی کیفیت توفیقش، مرحوم صاحب کفایه می گوید اینها همه یکی اند، ناظر به حجیت اند، نائینی می گوید نه دو تا هستند، آن هایی که در آنها قرائن تقیه است مال حجیت است و آنهایی که در آنها قرائن تقیه نیست مال مرجحیت است، این خلاصه نظر مرحوم نائینی در کیفیت جمع بین روایات. این راجع به این قسمت.

و أمّا فی باب موافقة الكتاب و مخالفته: فالَّذی یكون من شرائط الحجّة هو عدم مخالفة الخبر للكتاب بالتباین الکلی فانه هو الَّذی لا یمکن صدوره عنهم صلوات الله علیهم فیکون زخرفا و باطلا

یکی از حضار: این یعنی چه تباین کلی؟ اهل سنت هم مثلا روایت دارند که صد در صد مخالف

آیت الله مددی: نه کتاب، چون عده ای بودند که به ائمه علیهم السلام مثلا می گفتند الصلوة رجل، خب این خلاف کتاب است دیگه، می گوید تو آن شخص را دوست داشته باش نماز نخوان.

البته این را بگویم این تباین کلی که ایشان می فرماید اجمالا درست است، اما این ها الان به ما نرسیده، حذف شده، اشتباه نشود، ممکن است بگویند خب ما الان چند تا خبر داریم تباین کلی با کتاب دارد. خیلی هایش حذف شده. روایاتی که می گوید الزکاة رجل، إلا عرفت الامام، این که مخالف کلی کتاب است. اجازه می دادند نستجیر بالله، در بعضی از روایات دارد که حتی زنای با محارم را، خب اینها را نسبت می دادند. ما در باب احمد ابن هلال در همین بحث ایام حج بود اگر یادتان باشد این عبارت را خواندیم، می خواهید بیاورید، به نظرم در عده الداعی یا از یکی از کتب سید ابن طاووس احمد ابن هلیل الکرخی، عبارت این است که می گوید قلت لاحمد ابن هلیل که محمد ابن سنان از غلات است، کان غالیا، قال معاذ الله هو الَّذی علّمنی الطهور. اصلا وضو گرفتن را او به من یاد داده است، نمی گرفتند، اصلا نماز نمی خواندند و چیز عجیب تر بعدش است و حبس العیال، معلوم می شود از همان زمان غلات، غرض قر و قاتی بودند، زن و مرد با همدیگر قر و قاتی بودند، این قر و قاتی بودن زن و مرد و مراعات نکردن محرم و نامحرم.

یکی از حضار: قلت لأحمد بن هليل الكرخي أخبرني عما يقال في محمد بن سنان من أمر الغلو فقال: معاذ الله هو والله علّمني الطهور و

حبس العيال

آیت الله مددی: ببینید، معلوم می شود غلات اصلا نه وضو می گرفتند و نه نماز می خواندند، بعدش هم این محرم و نا محرمشان با هم

قر و قاتی بودند. این حبس العیال خیلی عجیب است. معلوم می شود که اینها از امام صادق و از ائمه علیهم السلام نقل می کردند که با

همدیگر قر و قاتی باشند، زن و مرد با همدیگر می ریختند، این متن خیلی عجیب است. این حبس العیال را من فعلا در این جا دیدم، این

هم مطلبی است. ما در جاهای دیگر هم دیدیم که نماز نخوانند یا حتی نستجیر بالله زنای با محارم یا عناوین دیگر که حالا نمی خواهیم

بگویم اما این مطلب حبس العیال را من فعلا این جا دیدم، یک جای دیگر هم در بحار به مناسبت در باب کتاب غیبت جلد بقیة الله، به

نظرم یک بابی دارد در احوال جعفر کذاب، روایت جعفر کذاب می گوید رفتم اتاقی که با جعفر ملاقات بکنم، یک زنی آمد، مثل این

که منشی ایشان است، این هم درباره جعفر کذاب دارد که اصلا منشی ایشان که آمد با من صحبت کرد زن بود. حالا این مثلا آیا جعفر

کذاب هم از این راه وارد شده، نمی دانیم. به هر حال این امور عجیبه ای است. این روایت حبس العیال را من فعلا در این جا فقط دیدم

یعنی الان در ذهنم این است، در عده ای از این ها دیدم، نمی خواهم حالا اوصافش را بگویم لکن در عنوان غلات و اصحاب ائمه، جای

دیگر حالا نمی خواهم توضیحاتش را عرض کنم اما چیزهای دیگر هم دیدم بدتر از این، زنای با محارم هم هست اما حبس العیال چیز

تعبیر غریبی است که در این جا دارد هو و الله علّمني الطهور و حبس العیال، دقت فرمودید؟

پس این تباین کلی که ایشان مرحوم نائینی می فرمایند را خیلی اشکال نکنید که تباین کلی، الان مثلا چند تا روایت در تباین کلی

داریم، عرض کردیم اینها را حذف کردند، این طور نیست که باشد.

و إذا كان الخبر اعم من وجه الكتاب كان اللازم اعمال قواعد التعارض بينهما و لا يندرج في قوله عليه السلام «ما خالف الكتاب فهو

زخرف» بل يقدم ما هو الأظهر منهما، و إلّا فالتخير أو الرجوع إلى الأصل. و كون الكتاب قطعيّ الصدور لا يوجب تقديمه على الخبر بعد

ما كانت دلالة على العموم ظنيّة.

این در باب اصل حجیت که مراد تباین کلی است.

و أمّا الذی یکون مرجّحات لأحد المتعارضین: فهو الموافقة و المخالفة للكتاب بالعموم من وجه. و أمّا الموافقة و المخالفة بالعموم المطلق:

فهي ليست من المرجّحات أيضا

چون اصولا بین عام و خاص تعارض فرض نکردند، این مباحث چون گذشت و ما صحبت هایش را کردیم دیگه نمی خواهد تکرار بکنیم.

لعدم المعارضة بین العام و الخاصّ

یا اصطلاح امروزیش شده تعارض بین عام و خاص مطلق مستقر نیست، یزول.

كما تقدّم بيانه. فلو كان أحد المتعارضين موافقا للكتاب و الآخر مخالفا له بالعموم و الخصوص، فاللازم هو الجمع بین الكتاب و بین الخبر

المخالف له بتخصيص العام الكتابی

این تخصیص و اینها چون اقسامش صحبت هایش شد تکرار نمی کنم.

أو تخصيص العامّ الخبری بما عدا مورد الخاصّ الكتابی.

غیر از آن مورد.

فالمخالفة بالعموم و الخصوص خارجة عن الطائفتين من الأخبار الواردة في عرض الأخبار على الكتاب. و المخالفة بالتباین الکلی تندرج

فيما دلّ على طرح المخالف للكتاب و أنّه زخرف و باطل و لو لم يكن للخبر المخالف معارض.

و المخالفة بالعموم من وجه تندرج فيما دلّ على الترجيح بموافقة الكتاب عند التعارض

پس این جورى جمع کردند که یا تباین است، این زخرف است یا عموم و خصوص مطلق است که به هر دو عمل می شود، یا عموم و

خصوص من وجه است، اگر عموم و خصوص من وجه شد این جا اگر تعارض است می شود مرجح ولی اگر تعارض نیست اصل حجیت

است. این خلاصه جمع ایشان است. این کیفیت جمع ایشان بین روایاتی که در باب مخالف کتاب و موافق کتاب است.

پس ایشان قبول فرمودند که روایات موافق و مخالف کتاب در دو باب است، یکی باب حجیت کتاب و یکی در باب تعارض. معیارش هم این طوری است. اگر معارض داشته باشد به باب تعارض می خورد، اولاً باید نسبتش عموم و خصوص من وجه باشد، ثانیاً تباین اگر باشد می خورد به زخرف و باطل، عموم و خصوص مطلق باشد به باب تخصیص می خورد، عموم و خصوص من وجه باشد معارض داشته باشد می شود ترجیح، معارض نداشته باشد اصل حجیت، روشن شد ان شا الله یا نه؟ این ملخص نظر مبارک مرحوم نائینی در این جهت است.

تدرج فیما دلّ علی الترجیح بموافقه کتاب عند التعارض

تمام این بحث را هم اگر بخواهیم همچنین خلاصه دست بگذاریم روی اشکال، همیشه با همین کلمه تعارض است، ما تعارض را قبول نکردیم، اشکال ما روی همین است، عرض کردیم اختلاف را قبول داریم اما اختلاف غیر از تعارض است. تعارض قوامش، قوام تعارض این است که کلّ فی عرض الآخر. این در عرض آن و آن هم در عرض این، چون کلّ فی عرض الآخر این قوامش به حجیت تبعیدی است. این هم فی نفسه حجت است و آن هم فی نفسه می شود کلّ فی عرض الآخر. ما حجیت تبعیدی را قبول نکردیم.

و لذا هم عرض می کنیم به مثل مرحوم نائینی که ایشان هم ظاهرش حجیت تبعیدی را قبول نکرد، عرض کردم عباراتشان واضح نیست، از آقاضیا هم یک عبارتی را خواندیم، ای کاش آقاضیا آن عبارت را از اول. اصلاً دیگه این بحث ها کلاً نیست. بله در اختلاف داریم، این مسئله درست است. اختلاف اخبار داریم اما تعارض نداریم. بله تعارض به یک معنا که گاهی اوقات دو تا خبر شواهد ظاهریشان مثل هم است، هر دو صحیح السند هستند، هر دو مثلاً در کتب مشهوره آمدند و دو تا معنا هستند. حالا می خواهید روایتش را بیاورید، من خیلی وقت است که می خواستم تازگی مراجعه بکنم که نکردم، مسئله موت احد الزوجین، دو طائفه روایات داریم، به ذهن ما الان این است که هر دو همن صحیح است. در یک طائفه اش می گوید مهر نصف می شود و در یک طائفه می گوید اصلاً نمی شود، اصلاً در وسائل هم بابی دارد، فکر هم می کنم به خلاف، حالا خود من هم تمایلم به این است که نمی شود، تمایل خود من این است که مهر نصف نمی شود اما فکر می کنم یعنی فکر به این معنا، این مسئله فکری نیست، فکر می کنم که بعضی از کسانی که حتی در این مسئله

رساله مستقله نوشتند در باب موت احد الزوجین، فکر می کنم اگر من حواسم پرت نشده باشد به مشهور هم نسبت داده شده که می گویند نصف می شود اما خودم در ذهنم هست که نصف نمی شود، تنصیف نمی شود. دلیل ما هم واضح است، چون خود عقد اقتضایش این است که تنصیف نشود، طبق قاعده یعنی تنصیف علی خلاف القاعدة است. این علی خلاف القاعدة در قرآن در خصوص طلاق آمده، در بقیه موارد نیامده است. حالا روایتش را بخوانید، عجیب است، تازگی هم شاید مثلاً یکی دو سال قبل این را من چند بار مراجعه می کنم. مثلاً ممکن است پانزده سال، بیست سال پیش دیدم گیر کردیم باز دو مرتبه. پارسال بود یا یک سال کمتر یا بیشتر باز دو مرتبه این روایت را نگاه کردم، انصافش اگر بخواهیم مثال به تعارض بزنیم بد نیست. نه این که هر دو حجت اند، چون حجیت تبعیدی را قبول نکردم اما شرائط حجیت یعنی فرض کنید صحت سند و اینها را در هر دو دیدم، هم این و هم آن. ظاهراً اگر آن که الان در ذهنم دیدم از بعضی از رسائل که مشهور عمل کردند، مشهور با آن روایتی است که می گوید تنصیف است، ظاهراً در ذهنم این طور است. الان نمی دانم صاحب وسائل هم عقیده اش چیست، صاحب وسائل چه انتخابی فرمودند. اگر بابش هست از خود باب وسائل بخوانید. سریع بخوانید. از وسائل بخوانید چون خود وسائل جمع بندی می کند.

یکی از حضار: وسائل باب أن العمل إذا مات الزوج فهی حره، این را می خواهید بفرمایید؟

آیت الله مددی: بحث ارث نیست، بحث تنصیف مهر است.

یکی از حضار: إذا مات الزوج چند تا چیز دارد. إذا مات الزوج فی العدة الرجعیة.

آیت الله مددی: نه، مهر با موت تنصیف می شود یا نه، این باب.

یکی از حضار: باب حکم ما لو الزوج أو الزوجة قبل الدخول هل یثبت نصف مهر المسمى

آیت الله مددی: باب حکم، حکم آورده توقف کرده، گفته حکم دیگه.

وسائل این طوری است، وقتی اشکال دارد می گوید حکم، باب حکم، و إلا وسائل فتوا می دهد.

دقت کردید؟ این معلوم می شود خودش هم گیر داشته، شاید مثلاً دیده. خیلی عجیب است هر دو طائفه ظاهرش هم درست است. من همین تازگی سعی کردم با همان ذهنیت خود ما، نتوانستیم. حالا گفتم باز همین چند روز است، دو سه روز است این مسئله باز در ذهنم آمده. گفتم باز دو مرتبه نگاه بکنم شاید بتوانم یک راهی از این قواعدی که خودمان درست کردیم.

یکی از حضار: مرحوم کلینی از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد عن علی ابن حکم عن العلاء ابن رزین.

آیت الله مددی: این نسخه علاء ابن رزین است مال محمد ابن مسلم. خوب است. نسخه مشهوری است، خوب است. نسخه علی ابن حکم است.

یکی از حضار: فی الرجل یموت و تحته امرأه لم یدخل بها، قال له نصف المهر و له المیراث کاملاً و علیه العدة کامله.

آیت الله مددی: عده وفات مراد است چون فرض وفات است.

عده وفات به دخول ربطی ندارد، عده طلاق به دخول ربط دارد، میراث هم ربطی به دخول ندارد.

یکی از حضار: پس چرا در این باب آورده؟

آیت الله مددی: به خاطر نصف المهر، با موت نصف می شود.

این روایت را الان در کتاب علاء ابن رزین، نسخه اش هم بد نیست. نسخه ای است که احمد اشعری به قم آورده.

یکی از حضار: همین هم دارد که حسین ابن سعید از صفوان، از علاء، دوباره مثلش.

آیت الله مددی: این نسخه حسین ابن سعید را عرض کردیم کتاب حسین ابن سعید جزء مصنفات است. یکمی مشکلات دارد و ایشان از

صفوان نقل کرده. اما صفوان هم خودش از علاء نقل می کند. یک نسخه علاء هم مال صفوان است.

به نظرم ببینید حتی شیخ در فهرست دارد، علاء ابن رزین را از فهرست شیخ بیاورید، بعد چهار تا نسخه فهرست شیخ از کتاب علاء نقل

می کند، به نظرم یکیش صفوان است، در ذهن الان این طور است. عرض کردم این نکته اش هم این است که کتاب فهرست شیخ در

این مسئله از نجاشی بهتر است. خیلی کم می شود فهرست کارهای کتاب شناسیش از نجاشی بهتر باشد،

یکی از حضار: منها روایت محمد بن خالد طیالسی و منها روایت محمد ابن ابی الصهبان

آیت الله مددی: صهبان، محمد ابن عبدالجبار

یکی از حضار: و منها روایه الحسن ابن علی ابن فضال

آیت الله مددی: آهان پس صفوان نیست.

یکی از حضار: چرا در آخرش و اکثر، و قال ابن بطه العلاء ابن رزین اکثر روایه من صفوان ابن یحیی.

آیت الله مددی: نه اکثر روایه من صفوان. نه این که صفوان عنه. مراد این است.

اما نگاه بکنید مثل همین معجم، در همین فهرست ها. به نظرم، پس من اشتباه کردم، در فهرست شیخ نیست اما در اسانید هست، نگاه

بکنید صفوان عن العلاء هست، در اسانید، این جا صفوان عن علی ابن حکم عن العلاء. خب بقیه روایت را بخوان. پس یک نسخه اصلی

روایت علاء است.

یکی از حضار: و عنه

آیت الله مددی: محمد ابن یحیی

یکی از حضار: عن احمد ابن محمد و علی ابن ابراهیم عن ابیه

آیت الله مددی: نه، نه، عنه عن احمد ابن محمد. این یک سند. و علی ابن ابراهیم عن ابیه، این اول سند است.

یکی از حضار: و عن عدة من اصحابنا عن سهل ابن زیاد جمیعا عن ابن محبوب.

آیت الله مددی: این کتاب ابن محبوب است، چند نسخه از ابن محبوب است.

یکی از حضار: عن ابیه عبیده الحزا

آیت الله مددی: سند صحیح است، این هم خوب است.

یکی از حضار: قال سالت ابا جعفر عن غلام و جاریه زوجهما و آیاں لهما یعنی غیر العبد و هما غیر مدرکین فقال النکاح جائز بأیهما.

آیت الله مددی: مدرک یعنی بالغ، اینجا ادرك از مواردی است که باب افعال است و متعدی نیست، لازم است. نمی گویند أدركت الجاریه، می گویند أدركت الجاریه، ادرك الغلام، أدرك مدرک، دقت فرمودید؟ این هم نکته اش در ذهنتان باشد.

یکی از حضار: و إن ماتا قبل أن يُدرکا فلا میراث بینهم و لا مهر إلی أن قال فإن کان الرجل الذی ادرك قبل الجاریه و رضی بالنکاح ثم مات قبل أن تدرك الجاریه

آیت الله مددی: این روایت را الان ول کنید، این مشکل دارد، باید صدرش هم بررسی بشود.

یکی از حضار: و عنه عن احمد ابن محمد ابن فضال عن ابن بکیر

آیت الله مددی: ابن فضال را عرض کردیم در این جاها در کافی عند الاطلاق پدر است، اشتباه نشود، این هم احمد و این نسخه مشهور ابن فضال پدر در قم است.

یکی از حضار: از ابن بکیر عن عبید ابن زراره

آیت الله مددی: پسر عموی عبدالله ابن بکیر است.

یکی از حضار: سألت اباعبدالله عن رجل تزوج امرأة و لم یدخل بها قال إن هلك أو هلك أو طلقها فلها النصف و علیه العدة، کما و لها المیراث.

آیت الله مددی: این روایت هم معلوم می شود که نصف می شود مثل طلاق، طلاق با موت یکی است.

یکی از حضار: و رواه عن حسین ابن سعید، دوباره عن صفوان، عن عبدالله ابن بکیر مثله. و بالاسناد عن عبید ابن زراره قال سألت اباعبدالله عن امرأة هلك زوجها و لم یدخل بها قال لها المیراث و علیه العدة کاملا و إن سمی لها مهرا فلها نصفه، و إن لم یکن سمی لها مهرا فلا شیء لها و رواه الصدوق بإسناده عن عبید بن زرارہ مثله.

آیت الله مددی: عن چه کسی؟

یکی از حضار: عن عبید.

آیت الله مددی: اینها روایاتی است که می گوید تنصیف است. همه اینها روایات تنصیف است.

یکی از حضار: و عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، و عن أبی علی الأشعری

آیت الله مددی: نه، نه عن أبیه، و عن أبی علی الأشعری، دو تاست، اول سند است. یعنی علی ابن ابراهیم یک سند است و ابو علی

اشعری عن محمد ابن عبد الجبار.

یکی از حضار: عن محمد ابن عبد الجبار، و عن محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً، عن ابن أبی عمیر و صفوان، عن عبد

الرحمن بن الحجاج، عن رجل، عن علی بن الحسین علیهما السلام قال فی المتوفی عنها زوجها و لم یدخل بها: إن لها نصف الصداق، و

لها المیراث و علیها العدة.

و عنه، همان بود که فرمودید سه تا چیز واجب می شود. حالا این برعکسش است.

و عنه عن أبیه، عن ابن أبی عمیر

آیت الله مددی: آن سه تا چیز توش میراث نبود، این جا میراث هم هست. این جا چیز دیگری است.

یکی از حضار: عن حماد، عن الحلبي، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن لم یکن دخل بها و قد فرض لها مهرها فلها نصف ما فرض لها،

و لها المیراث و علیها العدة. و رواه الشيخ بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبی عمیر مثله.

و عنه، عن أبیه، و عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعاً عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، عن زرارة قال: سألته عن

المرأة تموت قبل أن یدخل بها، أو یموت الزوج قبل أن یدخل بها، قال: أيهما مات فللمرأة نصف ما فرض لها، و إن لم یکن فرض لها فلا

مهر لها. و رواه الشيخ بإسناده عن الحسن بن محبوب مثله.

و عن الحسن بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان " ابن عثمان خ " عن ابن أبی یعفور، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه

قال فی امرأة توفیت قبل أن یدخل بها: مالها من المهر؟ و کیف میراثها؟ فقال: إذا كان قد فرض لها صداقاً فلها نصف المهر و هو یرثها و

إن لم یکن فرض لها صداقاً فلا صداق لها و فی رجل توفی قبل أن یدخل بامرأته، قال: إن كان فرض لها مهرها فلها نصف المهر و هی

ترثه، و إن لم يكن فرض لها مهر فلا مهر لها و هو يرثها. و رواه الشيخ بإسناده عن الحسن بن محبوب، عن فضالة، عن أبان مثله إلا أنه اقتصر على المسألة الأولى.

یکی از حضار: و بالاسناد عن أبان بن عثمان، عن عبيد بن زرارة و فضل أبي العباس

آیت الله مددی: فضل ابی العباس، ابی العباس، فضل ابن عبدالملک، البغواء

یکی از حضار: قالوا: قلنا لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في رجل تزوج امرأة ثم مات عنها و قد فرض الصداق؟ قال: لها نصف الصداق و ترثه من كل شيء، و إن ماتت فهو كذلك.

و رواه الشيخ بإسناده عن علي بن إسماعيل، عن فضالة بن أيوب، عن أبان ابن عثمان، عن عبيد بن زرارة و الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام.

و عنه، عن فضالة، عن أبان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام مثله. و عن حميد بن زياد، عن ابن سماعة، عن أحمد بن الحسن، آیت الله مددی: احمد ابن الحسن ظاهرا پسر ابن فضال است، احمد پسر ابن فضال است.

یکی از حضار: عن معاوية بن وهب، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في المتوفى عنها زوجها و لم يدخل بها: إن كان سمى لها مهرًا فلها نصفه و هي ترثه، و إن لم يكن سمى لها مهرًا فلا مهر لها و هي ترثه، قلت: و العدة قال: كف عن هذا.

و عن حميد، عن ابن سماعة، و عن أبي العباس الرزاز، عن أيوب بن نوح، و عن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعا، عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان، عن الحسن الصيقل و أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام في المرأة يموت عنها زوجها قبل أن يدخل بها، قال: لها نصف المهر، و لها الميراث و عليها العدة.

محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبي عبد الله عليه السلام في أختين أهديتا لأخوين "

إلى أن قال: " قيل: فإن ماتتا؟ قال: يرجع الزوجان بنصف الصداق على ورثتهما

آیت الله مددی: حالا این سوالش در مورد دیگری است، این را کنار بگذارید.

یکی از حضار: و عنه، عن عبد العزيز العبدی، عن عبید بن زرارہ، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يزوج ابنه يتيمة في حجره

آیت الله مددی: در دامنش بوده. یک یتیمه ای پیشش بوده، این را به پسر خودش می دهد.

یکی از حضار: و ابنه مدرک و الیتیمه غیر مدرکه، قال: نکاحه جائز علی ابنه، فإن مات عزل میراثها منه حتی تدرک، فإذا أدرکت حلفت

بالله ما دعاها إلى أخذ الميراث إلا رضاها بالنكاح ثم يدفع إليها الميراث ونصف المهر. الحديث.

و قد تقدم في حديث زرارہ عن أبي جعفر عليه السلام في جارية لم تدرک لا يجامع مثلها أو

آیت الله مددی: حالا اینها چون فرضش مال جایی است که هنوز بالغ نشده که احتیاج به بلوغ دارد.

یکی از حضار: و فی حدیث عبد الله بن بکیر، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أرسل يخطب عليه امرأة و هو

غائب فأنكحوا الغائب و فرضوا الصداق، ثم جاء خبره أنه توفي بعد ما سيق الصداق، فقال: إن كان أملك بعد ما توفي فليس لها صداق و

لا ميراث، و إن كان أملك قبل أن يتوفى فلها نصف الصداق و هي وارثة و +عليها العدة.

و فی حدیث الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا التقى الختانان وجب المهر . وفي حديث داود بن سرحان عن أبي عبد الله عليه

السلام قال: إذا أولجه فقد وجب الغسل و الجلد و الرجم. و وجب المهر. اینها سه تا بود.

آیت الله مددی: می دانم، احادیثی که مهر در موت کامل است، همه شان تنصیف است.

یکی از حضار: محمد بن الحسن بإسناده عن سعد بن عبد الله

آیت الله مددی: مشکل سعد دارد این جا

یکی از حضار: عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة و ابن مسكان، عن سليمان بن خالد قال: سألته عن

المتوفى

آیت الله مددی: نه این یکمی سندش مشکل دارد. حالا به هر حال بخوانید

یکی از حضار: سألته عن المتوفى عنها زوجها و لم يدخل بها، فقال: إن كان فرض لها مهرها فلها مهرها و عليها العدة و لها الميراث، و

عدتها أربعة أشهر و عشرة

آیت الله مددی: یعنی عده وفات به اصطلاح.

یکی از حضار: و إن لم یکن

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين